

درس ششصد و بیستم

فصل حقیقی انسان از سایر موجودات

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آقا - خودنویسی داشتند [از مارک] هاپیر ولی مدام جوهر پس می داد و ایشان هم مدام دستشان را با صابون می شستند و انگشتشان همیشه جوهری بود الآن هم آن را دارم. ولی این خودکارهای جدید این طور نیست و جوهر پس نمی دهد! خیلی راحت؛ همه چیز راحت شده است!

نظم جالب و بی نظیر مرحوم علامه طهرانی رضوان الله تعالی علیه

مرحوم آقا خیلی دقت می کردند، برای مثال کاغذ حتماً باید فلان کاغذ باشد، برای جوهر می فرمودند که بروید بهترین جوهر را بگیرید، ما می رفتیم آن قدر می گشتیم تا بهترین جوهری که بود را می خریدیم، ایشان خیلی دقیق بودند مثل ما نبودند! ما همین طور شلخته و هردمبیلی هستیم! تمام نوشته هایشان همه هست! ما همین طور می نویسیم و می رویم و همین که کپی بشود دیگر معلوم نیست کجاست! ایشان خیلی منظم بودند و اینها را می دادند صحافی کنند، نظم خیلی جالبی داشتند.

شخصی نقل می کرد و می گفت که ما یک جلد از امام شناسی را از ایشان گرفتیم که از رویش زیراکس کنیم، ایشان آن را دادند و گفتند که شما خودتان شخصاً بر زیراکس این نظارت داشته باشید تا وقتی که تحویل می گیرید. می گفت که ما به میدان شهداء رفتیم و آنجا یک زیراکسی بود و دادیم که زیراکس کنند، او هم گفت که این اینجا باشد برو دو ساعت دیگر بیا من زیراکس می کنم. گفتم که نه! الآن می خواهم، بالأخره راضی شدم و گفتم که تا من می روم نماز می خوانم و برمی گردم، شما این را زیراکس کن و خیلی تأکید کردم که حواست را جمع کن، مواظب باش، مراقبت کن که یک وقتی دست کثیفی روی این نیفتد! چون نسخه خطی ایشان بود. وقتی نماز خواندیم و برگشتیم که بگیریم، یک دفعه آمد و گفت که ببخشید دیگر این طور شد و آن طور شد! یک لیوان آب بود و...! نگاه کردیم یک لیوان آب روی دو صفحه این ریخته بود و اصلاً به طور کلی از بین رفته بود!

آن شخص می گفت که من فقط آرزو می کردم که بمیرم! الآن به آقا چه بگویم؟! می گفت: آن قدر حالم بد شد و رنگم زرد شد که آن شخصی که زیراکس می کرد مضطرب شد که چه کار کند، مدت ها همین طور

نشستم و فقط در این فکر بودم که آقا فرمودند که خودت مواظبت کن و...! آنجا فهمیدم که این قضیه را برای این گفته بودند! می‌گفت که فردایش ما این کتاب را آوریم به آقا بدهیم؛ گفتم: من کتاب را می‌دهم خدمتان ولی فقط آرزوی مرگ می‌کنم در قضیه‌ای که اتفاق افتاده است! آقا گفتند که چه شده است؟! گفتم: رفتیم این طور شد! فرمودند: نه آقا مسئله‌ای نیست، **قضاء ما قضاء** و...! و به رویش نیاوردند! الآن آن کتاب دست من است؛ آثار جرم دست من است!! خیلی ایشان مراقب و خیلی دقیق بودند و خیلی کارشان روی نظم و حساب بود.

اشتباه بودن کلام «نظم ما در بی‌نظمی است»

این یک مسئله‌ای است که عجیب است. کلام معروفی است از مرحوم آقای سید ابوالحسن اصفهانی است که «نظم ما در بی‌نظمی است»! این عجب حرف چرندی است! یعنی چه که نظم در بی‌نظمی است؟! یعنی چه که نظم حوزه در بی‌نظمی است؟! بی‌نظمی یعنی وحشی‌گری! مگر معنا دارد بی‌نظمی نظم بشود؟! این طوری جنگل و قانون غابات^۱ می‌شود! نظم ما در بی‌نظمی است یعنی چه؟! مرحوم آقا با این حرف‌ها شدیداً مخالف بودند. قرار بود حوزه نجف را درست کنند و اصلاحاتی را انجام دهند. چند نفر پیش مرحوم آقا سید ابوالحسن می‌روند و ایشان هم قبول می‌کند، اما بعد آنهایی که مخالف بودند و منافع خودشان را در این بی‌نظمی‌ها و همان راه و روشی که خودشان می‌پسندیدند، می‌دیدند، رأی آقا سید ابوالحسن را دوباره زدند و تغییر دادند! اینها که [می‌خواستند تغییر ایجاد کنند] بعد مراجعه کردند، دیدند که این اطرافیان رأیشان را عوض کردند! [مرحوم آقا همیشه می‌گفتند که] ای وای از این اطرافیان! خلاصه آنها رفته بودند و گفته بودند: آقا این فلان است، حوزه اگر بخواهد این طور بشود از دست ما بیرون می‌رود! انگار حالا دست شما دست جبرائیل امین یا حضرت اسرافیل است که نباید بیرون برود! می‌گفتند که از دست ما بیرون می‌رود و به دست دیگران می‌افتد! ایشان هم از نظرشان برگشت. بعد که اینها رفتند، ایشان گفتند که نظم ما در بی‌نظمی است! بعد دیگر این مانند وحی مُنزَل معروف شد! همه هم می‌گویند؛ حالا چون مرحوم آقا سید ابوالحسن گفته پس وحی است! این روایاتی که از رسول خدا و ائمه علیهم‌السلام درباره تدبیر و نظم داریم هیچ کدام از اینها وحی نیست ولی کلام مرحوم آقا سید ابوالحسن وحی می‌شود!

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَصَلِّ فِي الْفَرْقِ بَيْنَ الْجِنْسِ وَالْمَادَّةِ وَبَيْنَ النَّوْعِ وَالْمَوْضُوعِ.

إِنَّ الْمَاهِيَةَ قَدْ تَوَخَّذَ بِشَرْطٍ لَا شَيْءَ بِأَنَّ يُتَّصَرَّحَ بِمَعْنَاهَا بِشَرْطٍ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ الْمَعْنَى وَحْدَهُ بِحَيْثُ

^۱ لغت‌نامه دهخدا: «غابات: بیشه‌ها و صحراها.»

يُكُونُ كُلُّ مَا يُقَارَنُ بِهِ زَائِدًا عَلَيْهِ فَيَكُونُ جُزْءًا لِذَلِكَ الْمَجْمُوعِ مَادَّةً لَهُ مُتَقَدِّمًا عَلَيْهِ فِي الوجودِ.^۱
این مطلبی است که قبلاً هم در مباحث منطقی در موردش بحث شده است و اطلاع نسبت به آن هم هست.

تعریف ماهیت

ماهیت به طور کلی به نوع و به جنس و فصل اطلاق می شود و به هر کدام از اینها ماهیت اطلاق می شود. ماهیت آن چیزی است که انسان در تعریفِ حدی یک شیء آن را ذکر می کند. در تعریفِ حدی انسان حیوانیت و ناطقیت آورده می شود و به واسطه این، از سایر افراد ممتاز می شود.

اظهار عجز بزرگان از اهل معرفت نسبت به شناخت فصل ممیز انسان

البته این یک حقیقت و تعریفی است که به میزان شناخت عادی، آن تعریف در اینجا مطرح هست ولی اینکه انسان واقعاً از نظر فصلی که آن ممیز بین این نوع از سایر انواع هست، چه نظر و برداشتی دارد آن یک مسئله بسیار بسیار مهمی است که بزرگان از اهل معرفت نسبت به آن اظهار عجز کردند و این مطلب را نتوانستند آن طور که باید و شاید ترسیم و تصویر کنند.

تصور غلط در مورد ناطقیت!

تصور درباره ناطقیت تا مدت ها پیش این بود که همین معنای نطق ظاهری است و انسان این مسئله را دارد و سایر افراد ندارند. بعداً متوجه شدند که بسیاری از افراد از انواع هم نطق دارند؛ من باب مثال خود بقر نطق دارد، کلب نطق دارد، جمل نطق دارد و نطق های اینها همه در محدوده حد وجودی خودشان هست و همان طوری که افراد برای ارتباط بین خود نیاز به نطق دارند حیوانات هم برای ارتباط با خود نطق خاصی را دارند.

شعور و ادراک حیوانات در محدوده خودشان

من در یک جایی می خواندم که این حیوانات حتی برای هر کدام از بچه های خود یک اسم خاص می گذارند که با آن صدای خاص، آن بچه متوجه می شود و به طرفش می آید، این طور نیست که آنها بدون فهم در محدوده ماهوی خودشان صم بکم باشند و هیچ شعور و ادراکی نداشته باشند.

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۱۶ و ۱۷.

اتصال مثال متصل حیوانات با مثال منفصل

بعد اسم این را «فهم» گذاشتند. گفتند که خب حیوانات هم فهم دارند و آنها هم خیلی از مطالب را می‌فهمند حتی بسیاری از مسائل را که آنها می‌فهمند ما نمی‌فهمیم؛ به‌خاطر ارتباط بین مثال متصل آنها با مثال منفصل، از مسائلی که در مثال منفصل قرار است انجام بشود و وجود دارد آنها مطلع هستند و هنوز ما اطلاعی نداریم لذا نسبت به حوادث آینده عکس‌العمل نشان می‌دهند.

از نظر ظاهر؛ نطق ظاهری هم برای خیلی‌ها هست، الآن خیلی از حیوانات مثل طوطی نطق دارند یا بعضی از انواع پرندگان نطق دارند. ما یک وقتی یک جایی بودیم یک پرنده‌ای آنجا بود سیاه بود و منقار قرمزی هم داشت - اسمش مینا بود - این کاملاً صحبت می‌کرد یعنی طوری صحبت می‌کرد که ما تصور کردیم یک نفر در آن گوشه هست! حالا طوطی حرف می‌زند و من هم صدایش را شنیده‌ام ولی صدایش با انسان تفاوت می‌کند ولی این طبق همان چه یاد گرفته بود [ادا می‌کرد]؛ هم کلام را یاد گرفته بود و هم کیفیت صوت را یاد گرفته بود یعنی هردو را ضبط کرده بود و به اشکال مختلف بیان می‌کرد؛ مثلاً یک‌دفعه احساس می‌کردیم یک مرد بزرگ دارد حرف می‌زند، یک وقت احساس می‌کردیم یک بچه است یعنی به دو نوع که یاد گرفته بود به همان شکل مثل ضبط صوت پس می‌داد و در مواقع مختلف عکس‌العمل‌های مطابق با همان را نشان می‌داد! مثلاً برایش آب می‌بردند می‌گفت: متشکرم؛ یا الآن دیگر آب نمی‌خواهم یا مثلاً برایش غذا بیاورید نان بیاورید؛ اگر غذا می‌بردند می‌گفت که آب بیاورید، [و اگر آب نبود می‌گفت] این چیست؟! این آب نیست، من آب می‌خواهم! یعنی تشخیص می‌داد و این‌طور نبود که من باب‌مثال آب و نان برایش یکی باشد بلکه به‌واسطه آموزش یاد گرفته بود. خب این الآن نطق دارد و مثل آدم دارد حرف می‌زند!

عدم صحت به‌کار بردن نطق به‌عنوان فصل ممیز انسان

این مسئله باعث شد که در مسئله نطق بگویند: منظور همان ادراک و شعور آدمی است که آن ادراک با بقیه متفاوت است در مورد حیوانات هم این ادراک را انسان احساس می‌کند و خیلی از حیوانات ادراکشان با ادراک انسان متفاوت است. منظور از این نطق و ناطق چیست؟!

من خیال می‌کنم فصلی در اینجا به‌عنوان نطق برای انسان نیست چون نطق را همه دارند و شعور را همه دارند ولیکن مراتب شعور و ادراک متفاوت است حالا در یکی کمتر است و [در یکی بیشتر است]؛ در خود آدم‌ها هم متفاوت هست آدم‌های کم شعور و بی‌شعور الحمدلله کم نیستند، افراد فاقد شعور و حتی فاقد ادراک‌های اولیه هم وجود دارند و منظور از این، قوه عاقله است که باید ما آن را میزان قرار بدهیم که آن قوه عاقله در این انسان هست و در بقیه نیست. در قوه عاقله که صحبت کردند، گفتند که ممکن است قوه عاقله در

سایر اشیاء هم باشد؛ من باب مثال ملائکه فعلیت در عقل دارند در حالی که فصل ممیز آنها با ما مختلف است، همین طور ارواح دیگر و نفوس دیگر؛ نفوس طیبه غیر از ملائکه - مجردة یا غیر مجردة - دارای قوه عاقله هستند. البته میزان فعلیت عقل در آنها ممکن است فرق بکند ولی در اصل تعقل، مابه‌الاشتراک وجود دارد.

مقام خلافة اللہی، فصل حقیقی آدمی

بنابراین به نظر می‌رسد کلام و مسئله همان طوری است که خود مرحوم شیخ فرمودند؛ فصل واقعی اشیاء را فقط علام الغیوب می‌داند و کسی نمی‌تواند به آن فصل حقیقی پی ببرد مگر از متمایزات آن نوع با سایر انواع یک فصلی را انسان انتزاع بکند که آن فصل در حد تشخیص خودش باشد. اگر بخواهیم آن فصل آدمی را ترسیم کنیم باید بگوییم که همان مقام خلافة اللہی است که انسان را از بقیه انواع جدا می‌کند؛ گرچه در مشترکات انسان با سایر انواع از نقطه نظر وجود، از نقطه نظر تشخیص و تعیین یا از نظر انواع جنسیه مانند جنس قریب مثل رشد، نمو، استمرار، بقاء نفس و امثال ذلک ممکن است اشتراک داشته باشد ولی آن جنبه خلافة اللہی که اجتماع اسماء و صفات کلیه به نحو جامعیت است که مقتضای ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ است، آن فصل ممیز برای انسان است و آن مقامی است بالاتر از عقل و تدبیر؛ حتی از عقل بالاتر است، از عقل منفصل حتی بالاتر است.

لذا این حقیقت عقلانی که بسیاری از حکماء مثل حاجی سبزواری^۱ و امثال ذلک به عنوان فصل ممیز برای انسان در نظر گرفتند، می‌توانیم به این فصل خدشه کنیم و نسبت به او به یک مسئله بالاتری برسیم. البته محی الدین در فصوص و همین طور در فتوحات به این مسئله اشاره دارد که مقام انسان از مقام عقل بالاتر است و ما نمی‌توانیم عقل را مایز بین انسان و سایر انواع بدانیم. البته اشاراتی دارد که تصریحش را من به خصوص ندیدم که ایشان فصل جدایی برای این مطلب داشته باشند اما ایشان در باب اشارات مسئله‌ای در اینجا دارد و در ارتقاء نفس ولی از مرتبه عقل که مرتبه ملائکه است، در آنجا این مطلب را ذکر می‌کند که چطور نفس ولی حتی در مرتبه‌ای است که در آن مرتبه تدبیر نیست و در آن مرتبه میز نیست بلکه آن مرتبه، مرتبه لاشرطیت است که در لاشرطیت عقل و فصل بین مسائل دیگر در آنجا راه ندارد.^۲

توضیحی در باب مرتبه تجلی ذات

آن مرتبه عقل و تدبیر و تقسیم به حقایق جزئی و حقایق کلیه در مرتبه ظهور خارجی است و وقتی که

^۱. شرح المنظومة، ج ۲، ص ۳۵۲ - ۳۵۴.

^۲. فصوص الحکم، ج ۲، ص ۱۳، با قدری اختلاف.

در جایی ظهور خارجی نباشد ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾ و ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾^۱ باشد در آن مرتبه دیگر مقام کلیت و جزئیت معنا ندارد.

تعریف مقام اطلاقی و تجلی ذات

آن مقام را مقام اطلاقی می‌گویند که در مقام اطلاقی اصلاً هوبتِ خارجیِ تعینی در آنجا وجود ندارد و فقط بنده هست و پروردگار خودش که دیگر آن ظهور اسماء و صفات در آنجا به خود ذات برمی‌گردد که بزرگان از این مرتبه به مرتبه تجلی ذات تعبیر کردند.

تلمیذ: «**أول ما خلق الله العقل**»، است؟

استاد: آن مقام تدبیر است دیگر؛ مقام ظهور خارج است.

تلمیذ: «**أول ما خلق الله العقل**»، «**أول شيء خلق الله تعالى نور نبيك يا جابر**»!^۲ اگر اینها مقام

واحدیت است دیگر مقام عقل از واحدیت بالاتر است؟

توضیحی در باب مقام واحدیت و احدیت

استاد: نه حتی مقام واحدیت [هم] نیست، انسان از واحدیت هم بالاتر است [در] مقام واحدیت مقام ظهور در تعینات است در مقام واحدیت، مقام تفصیل است؛ تفصیل بین حقائق مجرد و غیر مجرد است؛ آن مقام، مقام واحدیت است. ما دو مقام که بیشتر نداریم؛ یکی مقام احدیت است و همان طوری که عرض کردم وصف انتزاعی است نه وصف اعتباری، مقام دوم مقام واحدیت است که آن مقام واحدیت لازمه تجلی است؛ در تجلی اسماء و صفات به تعینات جزئی آن مقام واحدیت در آنجا ظهور پیدا می‌کند. در مسئله واحدیت، اسماء و صفات قبلاً تحقق خارجی داشتند ولی ظهور نداشتند. اسم علیم همراه با ذات وجود داشته است؛ وجود خارجی داشته است ولی هنوز به صور جزئی در نیامده است. ما که الآن در اینجا صحبت می‌کنیم تمام ما مجالی و مظاهر و تعینات اسم علیم هستیم و اگر آن اسم علیم نبود من یک کلام نمی‌توانستم صحبت کنم و اگر اسم سمیع نبود شما یک کلام نمی‌توانستید بشنوید. پس این صحبت کردن من و شنیدن شما همه ناشی از اسم علیم و سمیع است - البته در سمیع، علیم هم وجود دارد - هردو ناشی از اسم علیم و سمیع است که این علیم و سمیع الآن در اینجا نزول پیدا کرده، مجلی پیدا کرده، مظهر پیدا کرده که به واسطه آن مظهر در خارج ما

۱. سوره نجم (۵۳) آیه ۹. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۶۳:

«تا به مقدار فاصله دو قوس و یا کمتر با حضرت حق معیت حاصل نمود.»

۲. سوره نجم (۵۳) آیه ۱۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۹۸:

«دل پیامبر آنچه را که عیاناً دیده است دروغ نمی‌گوید.»

این ظهورات را مشاهده می‌کنیم. اگر این مجلی و مظهر نبود از کجا می‌فهمیدیم خدا علیم است؟! از کجا می‌فهمیدیم سمیع است؟! از کجا می‌فهمیدیم قاهر است؟! از کجا می‌فهمیدیم قدیر است؟! تمام اینها به خاطر ظهور اوست لذا شمس مغربی در اینجا می‌فرماید:

ظهور تو به من است و وجود من از تو *** [وَأَسْتُ نُظَهْرُ لَوْلَا لِمَ اَكُو لَوْلَاك]¹

معنای شعر «ظهور تو به من است و وجود من از تو»

یعنی وجود من مستند به وجود توست ولی ظهور تو به واسطه من است؛ اگر من نبودم تو در چه می‌خواستی ظهور پیدا کنی؟! پس همان‌طوری که برای وجود ما، احتیاج به افاضه از اوست همین‌طور ضرورت دارد ظهور او به وجود ما! یعنی دو طرف در اینجا برای هم ضرورت دارند: «ضرورت وجود او برای وجود ما» و «ضرورت وجود ما برای ظهور او»؛ اگر ما وجود نداشتیم او چطوری ظاهر می‌شد؟! بالأخره یا باید در شکل انسان ظاهر بشود یا در شکل پری، ملک، جماد، حیوان، سایر مخلوقات و مراتب عقول، مراتب مجردة مانند مثال و ملکوت، تمام این ظهورات فرق نمی‌کنند. «به من است» منظور جنبه خارجی نیست بلکه منظور جنبه خلافة اللهی است.

انسان مجلی و ظهور اتمّ پروردگار و لایق مقام خلافة اللهی

بعضی‌ها این شعر را این‌طور معنا کردند که بالأخره خدای متعال در مرتبه ظهور احتیاج به یک ظهوری دارد حالا هرکسی می‌خواهد باشد؛ این که شاعر می‌گوید: «من»، سمبل مسئله است نه اینکه منظور شخصی باشد! بلکه ایشان در اینجا منظورش این است که منی که جامع صفات و اسماء کلیه تو هستم، تو باید در من تجلی کنی تا اینکه ظهور پیدا کنی! والّا اگر بخواهی در شجر و در مدر و در غیر اینها ظهور پیدا کنی، این ظهور، ظهور تام نیست. آن مجلای اتمّ و ظهور اتمّ باید در انسان باشد و او لیاقت مقام خلافة اللهی دارد. پس اگر قرار باشد که ذات باری بتواند ظهور اتمّ داشته باشد این تجلی اعظم او باید در وجود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم باشد. لذا او ظهور پروردگار می‌شود.

بنابراین آیا حضور و وجود ما در آن مرتبه‌ای که اسماء و صفات وجود داشتند شرط است؟! شرط نیست؛ همان‌طوری که در نفس ذات پروردگار وجود ما شرط نیست، شرط وجود ما، سبق ربّی و علی ذات پروردگار است ولی شرط وجود خود ذات پروردگار تجلی و ظهور نیست؛ حالا ما باشیم یا نباشیم ذات

¹. دیوان شمس مغربی، غزل ۱۱۱.

پروردگار به جای خودش هست! همین‌طور اسماء و صفات هم به جای خودشان هستند؛ یعنی اسماء و صفات پروردگار حقایقی هستند که لازمهٔ صرف‌الوجود هستند و لا تَنفَكُ عَنْهُ طَرْفَةً عَيْنٍ أَبَدًا؛ لا أَبَدًا و لا أزلًا.

سبق علی ذات بر مقام احدیت

پس این ذات همراه با اسماء و صفات، سبق علی بر مقام احدیت دارد. حالا مقام احدیت می‌شود مقام اراده برای تنزیل یا انزال آن اسماء و صفات کلیه در مظاهر جزئیه؛ این اراده می‌شود و آن عقل می‌شود؛ حالا اسمش را عقل بگذاریم یا «نور نَبِیکَ یا جابر» بگذاریم یا اسمش را لوح بگذاریم یا قلم بگذاریم و امثال ذلک [فرقی ندارد].

لذا این مرتبهٔ اراده برای تحقق اسماء و صفات، این مراتب جزئیه، مرتبه‌ای متأخر از همان ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ است که آن ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ هنوز به مرتبهٔ صورت خارجی جزئیه درنیامده است بلکه بعد از اینکه نفخ شد و آن روح در آنجا تحقق پیدا کرد حالا آن روح به مقتضای مقام احدیت تشکّل پیدا می‌کند یعنی بعدش تشکّل پیدا می‌کند. حالا این روح همراه با علم، علم به خود می‌گیرد؛ همراه با قدرت، قدرت به خود می‌گیرد؛ همراه با اسم مثلاً لطیف، لطف به خود می‌گیرد؛ همراه با اسم قاهر آن مراتب جلالیه در او منعکس می‌شود.

منظور از «نُقْطَةُ الْوَحْدَةِ بَيْنَ قَوْسِي الْأَحَدِيَّةِ وَالْوَحْدِيَّةِ»

در این قضیه است که می‌فرمایند: «نُقْطَةُ الْوَحْدَةِ بَيْنَ قَوْسِي الْأَحَدِيَّةِ وَالْوَحْدِيَّةِ»^۱ احدیت و واحدیت داریم [که] بین احدیت و واحدیت همان تجلّی ذات است بدون حد خوردن به علم؛ تجلّی ذات است بدون اینکه آن تجلّی محدود به علم بشود. محدود به علم شدنش برای ماست ما الآن علوممان محدود است، حتی بالاتر از اینها هم محدود است. تجلّی ذات به قدرت در تعینات جزئیه مربوط به ما است؛ من الآن قدرت دارم که این کتاب را از اینجا بردارم شما قدرت دارید که پنجاه‌تا کتاب را بردارید فلان شخص قدرت دارد که صد کتاب را بردارد. این قدرت جزئیه مربوط به این جزئیات و مظاهر خارجی است. مقام «إِنِّي أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي»^۲ از مرتبهٔ واحدیت بالاتر است یعنی تجلّی ذات در آنجا حتی از تعین اسم بالاتر است. در

۱. امام شناسی، ج ۱۶، ص ۲۴۱، تعلیقه:

«جزو مجموعه‌ای از صلوات خاصّه محیی‌الدّین غیر از صلوات مشهوره. اصل مجموعه در کتاب بسیار کوچک بغلی با خطّی در أعلاترین درجه از حسن نستعلیق نزد حقیر موجود می‌باشد.»

۲. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲. روح مجرد، ص ۱۶۹، تعلیقه:

آنجا پیامبر به مقام اطلاقی در علم می‌رسد، نه به مقام تعین!

مقام ملائکه کلیه

مقام تعین مقام ملائکه است؛ مقام ملائکه کلیه مثل حضرت جبرائیل، عزرائیل، اسرافیل و امثالهم حتی روح القدس، اینها دارای مرتبه علم، قدرت، حیات، اماتة و ... هستند و این مرتبه در آنها مرتبه‌ای است که از آنها علم به سایر افراد افزای می‌شود.

اعمال واسطیت نفس نبی برای دریافت وحی

من باب مثال علمی که به نفس پیامبران می‌رسد از ناحیه جبرائیل است، وحی ای که به پیامبران می‌رسد از ناحیه جبرائیل است ولی این وحی واسطه است. آن شخصی که این واسطه را اعمال می‌کند همان نفس نبی است. وقتی شما دارید غذا می‌خورید این غذا برای اینکه به معده شما برسد آن مسیری را که طی می‌کند واسطه می‌شود! شما بدون دهانتان نمی‌توانید غذا را به معده ببرید، نمی‌توانید معده را باز کنید و غذا را در آن جا بدهید! آیا می‌توانید؟! باید این غذا در دهان گذاشته بشود و دهان غذا را بلع کند، سپس مری این غذا را پایین ببرد و به معده برساند. این حرکت دهان و مری مسبوق به اراده و فعل فاعل و نفس اکل است. آن نفس اکل تا غذا را بر ندارد و در دهان نگذارد آیا دهان می‌تواند ببلعد؟! تا من این آب را بر ندارم و دست من حرکت نکند آیا می‌توانم این آب را به معده برسانم؟! من تا دست نداشته باشم آیا می‌توانم آب را بردارم؟! من تا دهان نداشته باشم آیا می‌توانم آب را بلع کنم؟! من تا مری نداشته باشم آیا می‌توانم آن آب را بلع کنم؟! من تا نای نداشته باشم آیا می‌توانم آن هوا را استنشاق کنم و در ریه‌ها وارد کنم؟! هیچ کدام را نمی‌توانم انجام دهم ولی آن اراده ابتدائی که سابق بر همه این حرکات و اعضاء خارجی است، آن اراده چه کسی است؟! اراده اکل و شارب است؛ تا آن اراده نباشد نه دست کاری انجام می‌دهد نه دهان و نه مری و امثال ذلک. آن اراده است که این عمل را به وجود می‌آورد.

کیفیت استخدام جبرائیل برای آوردن وحی توسط نفس رسول الله

پس اینکه شما در کتب دیدید که نفس رسول الله جبرائیل را می‌آورد، درست است و مسئله همین است ولی این همه سروصدا درآمد و گفتند که این طور نیست. مسئله همین است اما نفس رسول الله جبرائیل را برای

[رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند] «من بیتوته می‌کنم (شب را به روز می‌آورم) در نزد پروردگارم، او مرا غذا می‌دهد و آب می‌دهد.»

تعیین آن اسما علیم و قدیر و اینها استخدام می‌کند همان طوری که ما دست و دهان و مری را برای این مسئله اکل و شرب و تنفس استخدام می‌کنیم. [فقط] فرق این است که در این آلات و ادوات و اجزاء خارجی شعور و علم زائد بر ذات وجود ندارد و لکن در جبرائیل و ملائکه مقرب خود آنها دارای علم و شعور و ادراک هم هستند. این فرق است. نه اینکه آنها مثل چوب و آهن باشند، نه چوب و آهن نیستند بلکه آنها ادراک و شعور و قدرت دارند و قدرت آنها هم قدرت کلی است، علم آنها هم علم کلی است، ولی آن چیزی که باعث می‌شود که آنها بیایند و بتوانند در نفس پیامبر و رسول وارد بشوند همان اراده خود رسول است که اینها می‌توانند وارد شوند.

البته اراده اینها هم اراده دل‌بخواهی نیست که یک ساعت بخواهند و یک ساعت نخواهند؛ نه خیر این طور نیست که هر وقت رسول الله بخواهد وحی بیاید و هر وقت نخواهد نیاید! نه! اراده آنها اراده پروردگار است؛ وقتی که خدا اراده می‌کند اینها اراده می‌کنند، وقتی که اینها اراده می‌کنند یعنی خدا اراده کرده است! کشکی و دل‌بخواهی هم نیست!

مسئله خیلی باریک است اما افراد در اینجا یکی را فهمیدند و ده تا را نفهمیدند و یکی را گرفتند و در ده‌تای دیگر زائده‌اند و نتوانستند اینها را با همدیگر جمع کنند! یک عده گفتند که اصلاً رسول الله مثل چوب بی‌اختیار و بی‌اراده است و یک عده گفتند که هر چه هست خود رسول الله است و بقیه بیکارند؛ هر دو غلط است و هر دو خطا و اشتباه است. بعضی‌ها هم گفتند که پیغمبر بلندگو هست و خدا هم که ...، آن هم غلط است. همه اینها غلط است. این نحوه و کیفیتی است که من خدمتان عرض کردم. این مطالب در همان بحثی که داریم می‌نویسیم مطرح می‌شود، البته نه به‌نحو خیلی فنی ولی به‌نحو قابل استفاده عموم در آنجا مطرح می‌شود.

بنابراین این مسئله‌ای که خود ذات بتواند فی حدّ نفسه در مرتبه‌ای باشد که آن مرتبه در علم، علم محدود نباشد، این **بین الاحدیه و الواحدیه** می‌شود! یعنی بین احدیت و واحدیت آن مرتبه تجلی ذات است؛ بدون محدودیت در تعین علم، بدون محدودیت در تعین قدرت و بدون محدودیت در تعین اسما و صفات کلی. مرتبه واحدیت مرتبه حدّیت است. وقتی رسول خدا از حدّیت می‌گذرد چگونه اسما در او تحدید می‌شود؟! چطور تحدید می‌شود؟! پس مسئله در اینجا فرق می‌کند.

تلمیح: مقام ملائکه همان مقام واحدیت است؟
استاد: بله، مقام آنها مربوط به مقام واحدیت است.

معنای کلام مرحوم حداد «جایی هستیم که ملائکه و جبرائیل هم راه ندارند»

این بزرگان که این مطالب را گفتند، از روی بخار معده که نگفتند! وقتی شخصی مثل مرحوم حداد -

رضوان الله تعالى علیه - می فرماید: «جایی هستیم که هزار جبرائیل نمی تواند بفهمد که ما کجا هستیم»^۱ خب اینها این حرفها را کشکی و سرسری نمی گویند! مثل ما که حرف نمی زنند! خب این همان حقیقت انسانی است که در آن حقیقت انسانی، از ملائکه بالاتر است. حالا ما بگوییم که چرا ایشان این حرف را زده است، این که مخصوص پیغمبر است؟! خب بله، پیغمبر هم هست، ائمه هم هستند، شیعیان ائمه که به این مرتبه رسیدند هم هستند. وقتی امام هادی علیه السلام در آن روایت می فرماید:

يَا فَتْحُ! كَمَا لَا يُوصَفُ الْجَلِيلُ جَلًّا جَلَالُهُ وَ الرَّسُولُ وَ الْخَلِيلُ وَ وُلْدَ الْبَتُولِ فَكَذَلِكَ لَا يُوصَفُ الْمُؤْمِنُ الْمُسْلِمُ لِأَمْرِنَا.^۲

بنده مؤمن را کسی نمی تواند وصف کند مگر خدا! این یعنی چه؟! او دارد در آنجا احساس می کند، او چه چیزی را احساس می کند که چنین حرفی را می زند؟! چه مطلبی را دارد می فهمد؟! علوم جزئی را که می داند، سایر مطالبی را که به آنها رسیده می داند، عوالمی که طی کرده را می داند، همه اینها را می داند، خب می گوید که همه اینها درست است، آمدیم، آمدیم، آمدیم تا اینجا و از اینجا به بعد دیگر کسی نمی تواند بیاید! این یعنی چه؟! یعنی بالاتر است دیگر! یعنی به مقام اطلاقی رسیده است و شکی در آن نیست!

تلمیذ: چطور می شود که این مقام «نُقْطَةُ الْوَحْدَةِ بَيْنَ قَوْسِي الْأَحَدِيَّةِ وَالْوَأْحِدِيَّةِ» که لاحد است می تواند لاقید باشد در عین حال طبق آیه قرآن مقام کثرت هست؛ (لُنُرِيَهُ مِنْ ءَايَاتِنَا)^۳ و (فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى).

استاد: این ﴿لُنُرِيَهُ مِنْ ءَايَاتِنَا﴾ چیست؟! آیات، آیات غیر متعین است. آیات که حتماً نباید آیات جزئی باشد.

تلمیذ: تعین کلی کثرت می شود؟

استاد: خود اسماء کلی؛ در خود اسماء کلی تعین نیست.

تلمیذ: خود مقام واحدیت مگر همان اسماء کلی نیست؟!

استاد: نه آن نزول اسماء کلیه است. همان طور که عرض کردم اسماء کلی، قبل از واحدیت بوده است؛

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۶۶.

۲. کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۷۷.

ترجمه: «ای فتح! به همان گونه که خدای بزرگوار - که جلالش شکوهمند است - و نیز پیامبر و خلیل او، و فرزندان زهراى بتول، در وصف نگنجد، مؤمن تسلیم امر ما نیز در وصف نگنجد!» (محقق)

۳. سوره اسراء (۱۷) آیه ۱:

﴿سُبَّحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدٍ لِي لَمَّا مَنِ آلَ مَسْجِدٍ إِلَى آلِ حَرَامٍ إِلَى آلِ مَسْجِدٍ أَلْأَقْصَا الَّذِي بُرِكَ لَنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ ءَايَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۲۰:

«پاک و منزّه است آن خدایی که در شبی بنده اش را سیر داد از مسجدالحرام تا مسجد اقصی، آنجا که ما اطراف و جوانبش را برکت داده ایم، برای آنکه به آن بنده آیات خودمان را نشان بدهیم. حقاً و تحقیقاً اوست یگانه شنوا، و یگانه بینا.»

واحدیت مقام اراده تجزیه و تقسیم است. در مقام واحدیت است که جبرائیل می شود جبرائیل، عزرائیل می شود عزرائیل؛ درعین حال که هر کدام از اینها ملک مقرب و کلی هستند اما درعین حال محدود هستند. کلی یعنی سِعی؛ اطلاقی نه، بلکه سِعی.

اللهم صل علی محمد و آل محمد